

تحلیل عنصر فرهنگی بوم‌شناسی در ترجمه عربی به فارسی بر اساس چارچوب نظری نیومارک

فاطمه کیادربندسری*

تاریخ دریافت: ۹۷/۳/۱۳

حامد صدقی**

تاریخ پذیرش: ۹۷/۸/۲۱

لیلا قاسمی حاجی آبادی***

عزت ملاابراهیمی****

چکیده

اختلاف زبان‌ها، یکی از مشکلات اساسی بشر است که مانعی برای ایجاد ارتباط انسان‌ها با یکدیگر به حساب می‌آید و یکی از راه‌های اصلی و مطمئن برای غلبه بر این مانع، استفاده از ترجمه است. نیومارک، یکی از نظریه‌پردازان شاخص معاصر، عناصر فرهنگی را به پنج دسته تقسیم می‌کند که مترجم باید برای انتقال درست بار فرهنگی زبان مبدأ به زبان مقصد آن‌ها را بشناسد و با پیشنهاد ۱۷ روش در ترجمه این عناصر، سعی کرده تا راهکارهای مناسبی پیش روی مترجمان قرار دهد. در این راستا، نویسندگان مقاله بر آن شدند تا با روش توصیفی-تحلیلی نقش یکی از این عناصر فرهنگی به نام عنصر فرهنگی "بوم‌شناسی" را با تکیه بر چارچوب نظری نیومارک، شاخص‌تر کنند تا مشخص شود که مترجمان ایرانی برای انتقال این عنصر در ترجمه‌های خود بیش‌تر از کدام روش‌ها استفاده کرده و تا چه حد در انتقال درست آن به زبان مقصد موفق بوده‌اند.

کلیدواژگان: انتقال، معادل فرهنگی، بومی‌سازی، معادل توصیفی، جبران.

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران.

** استاد تمام و عضو هیأت علمی دانشگاه خوارزمی.

*** عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد واحد گرمسار.

**** عضو هیأت علمی دانشگاه تهران.

نویسنده مسئول حامد صدقی

مقدمه

تلاش ارزشمند مترجمان حوزه ترجمه، در از میان برداشتن موانع زبانی برای مخاطبان هم‌زبان خود و شناساندن بهتر و دقیق‌تر بسترهای فرهنگی خاص آن زبان به مخاطبان خود، ستودنی است؛ بر این اساس، «ترجمه یک ضرورت گریزناپذیر بشری است، چون هر ملتی هر چقدر هم به ابزارهای پیشرفت و فرهنگ دست یافته باشد، نمی‌تواند با استفاده از میراث خاص خودش، از میراث عام بشری بی‌نیاز شود» (حسن، ۱۳۷۶: ۹۶). بنابراین از آنجا که ترجمه نقش مهمی در انتقال عناصر فرهنگی از یک ملت به ملت دیگر دارد و نیز از آنجا که مترجمان فارسی زبان بعضاً اشکالات فراوانی در انتقال این عناصر فرهنگی دارند، تصمیم بر این شد تا در این تحقیق ضمن آشنایی مخاطبان با عناصر فرهنگی از دیدگاه نیومارک، چگونگی ترجمه عنصر فرهنگی بوم‌شناسی نیز بررسی شده و به نمونه‌هایی از ترجمه عربی به فارسی آن اشاره گردد و در انتها نیز راهکارهایی در خصوص ترجمه این عنصر فرهنگی به مترجمان ایرانی ارائه شود. این تحقیق به دنبال پاسخگویی به این دو پرسش است که شایع‌ترین روش استفاده شده توسط مترجمان برای انتقال عنصر فرهنگی "بوم‌شناسی" در ترجمه‌های عربی به فارسی، بر اساس نظریه نیومارک کدام روش‌ها هستند؟ و مترجمان تا چه حد در ترجمه عنصر فرهنگی "بوم‌شناسی" و انتقال درست آن به زبان مقصد، موفق عمل نموده‌اند؟ فرضیه ما بر این اصل استوار است که مترجمان از روش‌های مختلفی برای ترجمه عنصر فرهنگی "بوم‌شناسی" استفاده کرده‌اند، اما روش "انتقال" جزو متداول‌ترین روش‌های بکار گرفته شده در نزد مترجمان ایرانی به شمار می‌آید؛ همچنین استفاده از روش "تلفیقی" برای ترجمه عنصر فرهنگی "بوم‌شناسی" که بیش‌تر شامل گیاهان و جانوران یک سرزمین می‌شود؛ به نظر جزو مناسب‌ترین روش‌های ترجمه می‌باشد که متأسفانه مترجمان ایرانی نتوانسته‌اند در این زمینه موفق عمل نمایند.

پیشینه تحقیق

در زمینه ترجمه عناصر فرهنگی، پژوهش‌هایی انجام شده است که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از:

۱- تمام، عبدالکریم قطاف (۲۰۰۵م): در پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد خود با عنوان «إشکالیه نقل الخصوصیات الثقافیة» (چالش‌های ترجمه عناصر فرهنگی) با بیان اینکه مسایل فرهنگی یکی از مشکلات اساسی در علم ترجمه به حساب می‌آید، راه‌هایی چون وام‌گیری، ترجمه تحت‌اللفظی، ترجمه غیر مستقیم، تصرف و ... را برای ترجمه عناصر فرهنگی پیشنهاد می‌دهد. این پژوهش نمونه موردی نداشته و صرفاً نظریات مختلفی را در این زمینه بیان می‌دارد.

۲- حیدری، احمد (۱۳۹۳ش): در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود با عنوان «إشکالیات نقل الخصوصیات الثقافیة فی روایات نجیب محفوظ المترجمة إلی الفارسیة فی ضوء نظریة نیومارک (زقاق المدق، اللص و الکلاب، الشحاذ نمودجا)» (چالش‌های ترجمه‌پذیری عناصر فرهنگی در رمان‌های ترجمه شده نجیب محفوظ به فارسی، با تکیه بر چارچوب نظری نیومارک (نمونه‌های موردی: کوچه مدق، دزد و سگ‌ها، گدا))، ضمن آسیب‌شناسی ویژگی‌های فرهنگی ترجمه شده در سه رمان از رمان‌های ترجمه شده نجیب محفوظ به فارسی با تکیه بر چارچوب نظری نیومارک، بیش‌ترین روش‌های مورد استفاده مترجمین را معادل فرهنگی، انتقال، معادل کارکردی و روش تلفیقی می‌داند.

۳- روشن، بلقیس و روح‌الله افراه (۱۳۹۱ش): در مقاله‌ای با عنوان «ترجمه‌پذیری عناصر فرهنگی در اشعار سهراب سپهری و فروغ فرخزاد با تکیه بر چارچوب نظری نیومارک» ضمن بیان نقش فرهنگی و رویکردهای ترجمه آن‌ها، روش‌های ترجمه عناصر فرهنگی را از دیدگاه نیومارک برشمرده؛ سپس به تحلیل و تطبیق آن بر اشعار سهراب سپهری و فروغ فرخزاد می‌کند.

۴- علی‌زاده، علی (۱۳۸۹ش): در مقاله‌ای با عنوان «مقوله‌ها و عناصر فرهنگی و چگونگی ترجمه آن‌ها در گتسبی بزرگ ترجمه کریم امامی»، با استفاده از دسته‌بندی نیومارک، به بررسی شخصیت‌های اصلی داستان پرداخته و موثرترین شیوه ترجمه را شیوه تلفیقی می‌داند.

۵- روشنفکر، کبری؛ هادی نظری منظم و احمد حیدری (۱۳۹۳ش): در مقاله‌ای با عنوان «چالش‌های ترجمه‌پذیری عناصر فرهنگی در رمان نجیب محفوظ؛ مقایسه دو ترجمه با تکیه بر چارچوب نظری نیومارک»، به بررسی و نقد شیوه ترجمه مفاهیم

فرهنگی موجود در رمان «اللس و الکلاب» از نجیب محفوظ، که توسط دو مترجم ایرانی صورت گرفته، می‌پردازند و ضمن بیان پیچیدگی‌ها و کاستی‌های موجود در ترجمه عناصر فرهنگی، روش‌های بکار رفته در ترجمه آن‌ها را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهند. شایان ذکر است که تا کنون پژوهش مستقلی در خصوص اهمیت ترجمه عناصر فرهنگی با تأکید بر عنصر فرهنگی "بوم‌شناسی" و آسیب‌شناسی آن در ترجمه‌های فارسی انجام نگرفته است.

نیومارک و ترجمه عناصر فرهنگی

نظریه‌پردازان زیادی پیرامون مسأله فرهنگ در فرآیند ترجمه سخن گفته‌اند، هر کدام در این زمینه روش‌هایی را برای ارتباط مناسب با عناصر فرهنگی پیشنهاد داده‌اند. از جمله پرطرفدارترین نظریات در این زمینه، متعلق به پیتر نیومارک آمریکایی است. او در ابتدا فرهنگ را اینگونه تعریف می‌کند: «فرهنگ را به روش زندگی و جلوه‌های خاص زندگی بشر به عنوان وسیله‌ای برای بیان می‌دانم و بین زبان فرهنگ و زبان جهانی تمییز قایل می‌شوم. کلماتی همچون زندگی کردن، مردن، ستاره و بیش‌تر کالاها همچون آئینه، میز و ... واژه‌هایی جهانی هستند که در ترجمه آن‌ها چالشی وجود ندارد. اما عباراتی همچون "بادهای موسمی هند"، "کلبه تابستانی روسیه" و ... عباراتی هستند که وارد حیطه فرهنگ شده و اگر بین دو فرهنگ زبان مبدأ و مقصد مناسبت وجود نداشته باشد، مترجم در مواجهه با آن‌ها دچار چالشی بزرگ می‌شود» (نیومارک، ۲۰۰۶م: ۱۴۹). نیومارک عناصر فرهنگی را در پنج مقوله دسته‌بندی می‌کند (Newmark, 1988: 95): ۱- بوم‌شناسی؛ ۲- فرهنگ مادی (مصنوعات): الف. مواد غذایی ب. پوشاک ج. مسکن و شهرها د. وسایل نقلیه؛ ۳- فرهنگ اجتماعی، کار و اوقات فراغت؛ ۴- نهادها، آداب و رسوم، فعالیت‌ها، جریان‌های سیاسی، مفاهیم: الف. سیاسی و اداری ب. مذهبی و تاریخی ج. هنری و ۵- اشارات و حرکات در حین سخن گفتن و عادات. در این مقاله سعی بر آن است تا عنصر فرهنگی "بوم‌شناسی" به عنوان یکی از مقوله‌های عناصر فرهنگی در دسته‌بندی نیومارک، مورد بررسی قرار گیرد و به نمونه‌هایی از ترجمه‌های عربی به فارسی این عنصر فرهنگی اشاره شود.

عنصر فرهنگی "بوم‌شناسی"

بوم‌شناسی شامل گیاهان یک سرزمین، جانوران یک سرزمین، دشت‌ها، کوه‌ها و غیره می‌شود؛ مانند کویر لوت، جلگه‌های قطبی، جنگل بارانی استوایی، شالیزار. بیش‌تر انواع گیاهان و حیوانات مختص سرزمین‌ها و فرهنگ‌های خاصی هستند و نباید ترجمه شوند؛ مگر آنکه هم در محیط زبان مبدأ و هم زبان مقصد وجود داشته باشند (نیومارک، ۱۳۷۲ ش: ۱۲۶)؛ مانند کوه آتشفشان و آبشارها.

مؤلفه‌های جغرافیایی را معمولاً می‌توان از دیگر اصطلاحات فرهنگی تمییز داد؛ چون دارای ارزش سیاسی و اقتصادی نیستند. با وجود این، وضوح آن‌ها به کشور خاستگاه آن‌ها و نیز میزان شفافیت آن‌ها در متن بستگی دارد؛ مثلاً "فلات" به عنوان یک واژه فرهنگی شناخته نمی‌شود و از دور زمان وارد زبان‌های روسی، آلمانی و انگلیسی گردیده است؛ اما در زبان اسپانیایی و گاه‌به‌گاهی در زبان ایتالیایی ترجمه شده است. برخی کشورها نیز برای دشت‌ها، واژه‌های محلی خود را دارند؛ مانند فلات چمنزار، استپ، مرتع، مرغزار، بوته‌زار و... معمولاً این واژه‌ها به همراه افزودن یک واژه کوتاه بدون بار فرهنگی، در هر کجای متن که نیاز باشد، انتقال داده می‌شوند (همان: ۱۲۲-۱۲۴). گاهی نیز در برخی زبان‌ها مانند عربی، با افزودن کلماتی همچون "أب، ابن، بنت، أم و أخ" به برخی اسم‌ها به منظور دستیابی به معنای جدید، کلماتی پدید می‌آیند که موجب گمراه کردن مترجم می‌شوند و لازم است مترجم در این گونه موارد به شکل تحت‌اللفظی ترجمه نکرده و به فرهنگ لغت مراجعه نماید؛ مانند: "بنات الأرض" (رودخانه‌ها)، "أبویقظان" (خروس)، "ابن عرس" (راسو)، "أمّ أربع و أربعین" (هزارپا) و... (معروف، ۱۳۸۴ ش: ۱۱۹-۱۲۱).

کلماتی مثل "طوطی"، "لاله"، "شاخه زیتون"، "کرکس" و... همگی پیام‌های اضافه بر کلام دارند که تنها در قالب فرهنگی خود، مفهوم کاملشان مشخص می‌شود؛ برای نمونه، در فرهنگ ایرانی وقتی گفته می‌شود: "مثل طوطی"، مفهوم "کورکورانه" نیز بر محتوای پیام افزوده می‌گردد. همچنین پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران واژه "لاله" و "لاله‌های سرخ" یادآور مفهوم شهادت در راه خدا و دفاع از میهن است. در کشورهای عربی نیز "غصن الزیتون" نشان و سمبل صلح و آرامش است (نصیری،

۱۳۹۰ش: ۱۰۲). "کرکس" در فرهنگ عربی نشانه بلندپروازی و رفعت مقام است؛ در حالی که در فرهنگ فارسی "عقاب" چنین است (معروف، ۱۳۸۴ش: ۱۵۷)؛ بنابراین این گونه اسم‌ها که از آن به بوم‌شناسی تعبیر می‌شود یکی از عناصر فرهنگی زبان به شمار می‌آیند که در بطن آن‌ها؛ ارزش‌ها، مفاهیم، حالت‌ها و پیام‌های اضافی پنهان و پوشیده، وجود دارد و باید در ترجمه آن‌ها دقت به عمل آید.

نیومارک و روش‌های ترجمه عناصر فرهنگی

نیومارک، بیش از پانزده روش را برای ترجمه عناصر فرهنگی پیشنهاد می‌دهد؛ با این وجود او اعتراف می‌کند که فرآیند ترجمه با وجود این اصطلاحات به شکل کامل صورت نخواهد گرفت؛ چراکه در هر فرهنگی مفاهیم و اصطلاحات خاص آن فرهنگ وجود دارد؛ با این حال این روش‌ها، تنها راهی است برای پیدا کردن نزدیک‌ترین معادل بین دو زبان مختلف. در حقیقت استفاده از این روش‌ها همواره به عوامل بافتی بستگی دارد و نیومارک با ذکر ۱۷ مورد از این روش‌ها، سعی کرده تا به مترجمین در ترجمه عناصر فرهنگی کمک کند (ر.ک: نیومارک، ۱۳۷۲ش: ۱۰۳). در این پژوهش سعی شده تا به روش‌هایی اشاره شود که در زمینه عنصر فرهنگی "بوم‌شناسی" در نزد مترجمان ایرانی پرکاربردتر بوده و نمونه‌های آن در ترجمه‌های عربی به فارسی دیده شده است.

۱. انتقال (emphyunt)

انتقال یا وام‌گیری به معنای واژه قرضی یا رونوشت با الفبای زبان مقصد است و به معنی آوردن کلمه‌ای از زبان مبدأ به متن زبان مقصد است (نیومارک، ۱۳۷۲ش: ۱۰۳). در ترجمه کلمات عربی به فارسی نیز از آنجا که حروف الفبای هر دو زبان تقریباً یکسان است؛ لذا در ترجمه کلمات شبیه به هم فقط ال و لام ابتدای کلمات عربی می‌افتد؛ مانند "الخیزران" «خیزران» (کنفانی، ۱۳۹۳ش: ۳۹) و یا کلماتی که کاملاً به همان شکل منتقل می‌شوند؛ مانند "شط العرب" (همان: ۱۰)، "أشجار السرو" «درخت سرو» (کنفانی، ۱۳۷۰ش: ۳۴)؛ "شجره البلوط" «درخت بلوط» (همان: ۷۶)؛ "الصدق" «صدق» (همان: ۳۷)؛ "الطاووس" «طاووس» (همان: ۳۸)؛ در تمامی این مثال‌ها با توجه به اینکه واژه

مورد نظر عیناً در زبان فارسی هم استعمال می‌شود؛ لذا با استفاده از روش "انتقال" مشکلی در فهم آن پیش نمی‌آید. در مثال‌هایی دیگری همچون "وادی النسناس": «دشت نسناس» (همان: ۱۹)، «بیابان نسناس» (کنفانی، ۱۳۸۰ش: ۱۹)؛ "وادی رشمیا": «دشت رشمیا» (کنفانی، ۱۳۷۰ش: ۴۶)؛ "تلال الکرمل" «تپه‌های کرمل» (همان: ۲۱) نیز از آنجاکه با اسامی دشت و تپه روبه‌رو هستیم؛ لذا نمی‌شود آن‌ها را ترجمه کرد و فقط باید از روش "انتقال" استفاده نمود.

اما در برخی جاها استفاده تنها از این روش، باعث ایجاد ابهام برای خواننده می‌شود؛ مثلاً در ترجمه دو واژه "المن" و "السلوی" در این آیه شریفه: «وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَ السَّلْوَى» (بقره/۵۷). گاهی مترجمان فقط از روش انتقال استفاده کرده‌اند: «برای‌تان منّ سلوی فرستادیم» (آیتی، ۱۳۷۴ش، ۱: ۸)، که خواننده اصلاً متوجه نخواهد شد منظور گوینده از این دو کلمه چه بوده است؛ گاهی نیز از روش‌های دیگری در کنار روش انتقال استفاده می‌شود: «و منّ (شیره مخصوص و لذیذ درختان) و سلوی (مرغان مخصوص شبیه کبوتر) را بر شما فرستادیم» (مکارم، ۱۳۷۱ش، ج ۱: ۸) که مترجم در اینجا از روش تلفیقی "انتقال و توضیح" برای درک بهتر خواننده از متن استفاده کرده است؛ اما از آنجاکه کلمه "منّ" به معنای «بخشش، عطا، نعمت و شاهد گیاه» است (آذرنوش، ۱۳۹۱ش: ۱۰۳۶) و کلمه "سلوی" به معنای «بلدرچین» می‌باشد (همان: ۴۷۰). به نظر می‌توان از معادل فرهنگی مناسب برای آن دو در زبان مقصد استفاده کرد؛ مانند این ترجمه: «ترنجبین و مرغ بلدرچین را برای شما فرو فرستادیم» (ارفع، ۱۳۸۱ش، ج ۱: ۸). گاهی نیز مترجم لازم می‌داند که پس از "انتقال" نام شهر، توضیح کوتاهی نیز برای فهم بهتر خواننده ارائه دهد؛ مثلاً در مقدمه خطبه ۲۴۰ نهج البلاغه که عثمان به حضرت علی (ع) نامه‌ای نوشته و از آن حضرت می‌خواهد که از "مدینه" به طرف "ینبع" حرکت کند، مترجمان بیش‌تر سعی کرده‌اند خود کلمه "ینبع" را انتقال دهند: "يُسْأَلُ فِيهَا الْخُرُوجُ إِلَى مَالِهِ بَيْنُعٍ": "به زمین خود در ینبع برو" (انصاریان ۱۳۷۹ش: ۵۶۵)؛ "از او می‌خواست که بر سر ملک خود به ینبع رود" (آیتی ۱۳۷۸ش: ۵۹۳)؛ اما در ترجمه دیگری اینگونه آمده: "از او خواست به باغات ینبع" محلی در اطراف مدینه "برود" (دشتی، ۱۳۷۹ش: ۴۷۷) که همین توضیح کوتاه باعث فهم بهتر ترجمه می‌شود.

مواردی که معمولاً توسط این روش انتقال داده می‌شوند عبارتند از: اشیاء، اسامی اشخاص، مفاهیم فرهنگی مرتبط با یک گروه یا فرقه، نام کشورها، اسامی جغرافیایی، اسامی روزنامه‌ها، اسامی شرکت‌ها و مؤسسات خصوصی و دولتی، اسامی خیابان‌ها، اسامی نمایشنامه‌ها و فیلم‌هایی که تا به حال ترجمه نشده‌اند و غیره (نیومارک، ۱۳۷۲ش: ۱۰۴).

۲. بومی کردن (naturalization)

بومی کردن یا بومی سازی از راهبردهای کلان ترجمه است. این روش بر "انتقال" غلبه می‌کند و واژه زبان مبدأ را ابتدا با تلفظ طبیعی و سپس با شکل طبیعی زبان مقصد، مطابقت می‌دهد (همان: ۱۰۵). در این روش مترجم می‌کوشد تا عناصر فرهنگی زبان مبدأ را در فرهنگ زبان مقصد جذب و آن را با اصول و ارزش‌های فرهنگ خودی سازگار کند. در واقع، این کار به مثابه پوشاندن جامه خودی به فرهنگ غیر خودی است؛ مانند ترجمه ضرب‌المثل‌ها؛ مثلاً در برابر ضرب‌المثل "من خطب الحسنة يعطى مهرها" در فارسی بگوییم: "هر که خربزه می‌خورد، پای لرزش هم می‌نشیند" و یا در خصوص آوردن جمله‌ای در کنایه از نقطه ضعف که به عربی می‌گویند "شعرة جیحون" در ترجمه فارسی بگوییم: "پاشنه آشیل" (نصیری، ۱۳۹۰ش: ۷۲-۷۳). گاهی نیز به اشتباه از این روش استفاده می‌شود؛ مثلاً کلمه "العشار" به معنای "شتری است که ده ماه از بارداری اش می‌گذرد" (انیس، ۱۳۷۲ش: ۶۰۲) و در نزد عرب‌ها به عنوان بارزترین اموال به حساب می‌آید و بسیار عزیز است؛ حال در ترجمه آیه: «وَ إِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ» (تکویر/۴) مترجم با ترجمه درست واژه مورد نظر منظور از آوردن این کلمه را برای خواننده در گیومه می‌آورد: «و آنگاه که شتران ده ماهه آبستن را» (که نزد عرب بسیار عزیز است) به کلی رها کنند «(الهی قمشه‌ای، ۱۳۸۰ش: ۵۸۶)؛ اما در ترجمه دیگری برای بومی‌سازی این جمله با زبان مقصد، فقط منظور از این واژه را می‌آورند: «و در آن هنگام که بارزترین اموال به دست فراموشی سپرده شود» (مکارم، ۱۳۷۱ش، ج ۱: ۵۸۶) و اشاره‌ای به معنای کلمه "العشار" نمی‌شود که این ترجمه اشتباه است. و یا مثلاً کلمه "أثل" به معنای "درخت گز" است (آذرنوش ۱۳۹۱ش: ۵) و کنایه از درخت

بی‌مصرف می‌باشد؛ حال در ترجمه آیه: "وَبَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِي أُكُلٍ خَمْطٍ وَأَثَلٍ" (سبأ/۱۶) گاهی مترجم واژه مورد نظر را درست ترجمه می‌کند: «میوه‌های تلخ و درختان شوره‌گز» (مکارم، ۱۳۷۱ ش، ج ۱: ۴۳۰)؛ و گاهی برای بومی‌سازی این جمله با زبان مقصد، فقط منظور کنایی آن را می‌آورد: «میوه‌های تلخ و درختان بی‌مصرف» (ارفع ۱۳۸۱ ش، ج ۱: ۴۳۰) و اشاره‌ای به معنای خود کلمه "أثل" نمی‌شود؛ در حالی که وقتی معادل دقیق این کلمه در زبان مقصد وجود دارد نیازی به آوردن معنای کنایی آن نیست و یا حتی می‌تواند بعد از آوردن معنای واقعی کلمه در زبان مقصد، معنای کنایی آن را در گیومه بیاورد: "میوه‌های تلخ و درختان گز(کنایه از درختان بی‌مصرف)".

۳. معادل فرهنگی (Cultural equivalent)

زمانی که یک واژه فرهنگی از زبان مبدأ به واژه‌ای فرهنگی در زبان مقصد ترجمه می‌شود، در واقع این یک ترجمه تقریبی است و کاربرد آن نیز محدود است (نیومارک، ۱۳۷۲ ش: ۱۰۵)؛ مانند: "الصوم" در عربی که معادل "روزه" هست در فارسی. و یا آوردن معادل فرهنگی درست برای میوه‌ها و سبزیجات؛ مثلاً در این آیه به نام چند نوع سبزی و میوه اشاره شده است که معادل فرهنگی درست آن در زبان مقصد آورده شده است: "مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِيهَا وَبَصَلِهَا" (بقره/۶۱): «از آنچه زمین می‌رویانند از سبزیجات و خیار و سیر و عدس و پیازش» (موسوی گرمارودی ۱۳۸۴ ش؛ آیتی، ۱۳۷۴ ش؛ ارفع، ۱۳۸۱ ش، ج ۱: ۹). و یا در ترجمه کلمه "الرداذ" در جمله: "حين عومهما الرذاذ المتطائر من تحت خشب المجاديف... " یک مترجم می‌گوید: «هنگامی که پشنگه‌های برخاسته از زیر پاروها، قایق را بر آب شناور می‌ساخت...» (کنفانی، ۱۳۷۰ ش: ۲۸) و مترجم دیگر: «به جز قطرات آبی که از پاروها شتک می‌زدند...» (کنفانی، ۱۳۸۰ ش: ۲۹) که با توجه به معنای کلمه "پشنگ" که به معنای "افشاندن آب و آب مترشح" (معین، ۱۳۸۶ ش: ۲۳۱) است و با توجه به معنای "الرداذ" که "نم نم باران" می‌باشد (آذرنوش، ۱۳۹۲ ش: ۳۶۶)، هر دو مترجم سعی کردند تا از روش "معادل فرهنگی" استفاده نمایند؛ اما در اینجا معنای "قطرات آب" که توسط

مترجم دوم آمده، بیش تر به ذهن نزدیک است؛ چراکه کلمه "پشنگه" امروزه در فارسی استعمال نمی‌شود و یک واژه غریب به حساب می‌آید.

گاهی نیز مترجم ناگزیر است به خاطر نبودن معادل درست از واژه مورد نظر در زبان مقصد، از معادل تقریبی استفاده کند؛ مثلاً در جمله "إلتقیت بنعمامة فی ساحة الحرب" (که منظور این است که با فردی ترسو و فراری، در میدان جنگ برخورد کردم) کلمه شترمرغ (نعمامة) در فرهنگ عرب، مظهر ترس و گریز است؛ اما در فرهنگ ما این معنا فهمیده نمی‌شود؛ بنابراین مترجم می‌تواند از معادل تقریبی آن در زبان مقصد استفاده کند: "بزدلی" را در میدان جنگ دیدم. زیرا در فرهنگ ما "بز" مظهر ترس و گریز است (معروف، ۱۳۸۴ش: ۱۵۶).

از نظر جولیان هائوس، دستیابی به معادل طبیعی و رسا به علت وجود تفاوت‌های فرهنگی - اجتماعی بین دو زبان مبدأ و مقصد همیشه به آسانی ممکن نیست. مثلاً کلمه "سیمرغ" و یا اصطلاح "چهارشنبه سوری" هر دو مخصوص فرهنگ زبان فارسی هستند و معادلی در زبان‌های دیگر ندارند؛ بنابراین یافتن معادل رسا و روان برای این گونه کلمات و اصطلاحات امکانپذیر نیست و لذا مترجمان در این گونه موارد یا آن‌ها را در زبان مقصد آوانگاری می‌کنند و سپس در داخل پرانتز یا در پاورقی توضیح می‌دهند و یا به روش‌های دیگری مانند ترجمه توضیحی و غیره متوسل می‌شوند (منافی اناری، ۱۳۸۳ش: ۸۱)؛ مثلاً مترجم در ترجمه "غراب البین" می‌تواند از کلمه "زاغ سرخ پا" یا "سرخ منقار" استفاده کند و آنگاه در پاورقی این گونه بیاورد که: عرب‌ها دیدن این پرنده را شوم و موجب جدایی یاران و خویشاوندان می‌دانستند (ناظمیان، ۱۳۸۸ش: ۸۴).

۴. معادل توصیفی (Descriptive equivalent)

در ترجمه، گاهی باید توصیف را بر کارکرد مقدم داشت (نیومارک، ۱۳۷۲ش: ۱۰۷)؛ مثلاً کلمه: "إبن الثعلب" که ترجمه می‌شود به "حقه‌باز" یعنی آوردن معادل توصیفی کلمه در زبان مقصد (حیدری، ۱۳۹۳ش: ۳۷)؛ چراکه روباه در فرهنگ ما همانند فرهنگ عربی، مظهر حيله‌گری است. و یا مثلاً در ترجمه کلمه "صافنات" در آیه: «إذ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ» (ص/۳۱) "صافنات" به معنای اسبانی است که روی سه پای

کامل می‌ایستند و نوک سُم پای چهارم خود را زمین می‌گذارند (انیس، ۱۳۷۲ش: ۵۱۷) و این توصیفی است برای "اسبان تیزرو و چابک" که در ترجمه آن می‌توان از روش تلفیقی، "انتقال و توصیف" هم استفاده کرد؛ مانند این ترجمه: «گاهی که عرضه شد بر او شامگاهان اسب صافنات تیزتک (که بر سه پا ایستادند و نوک سُم چهارم را بر زمین گذارند)» (معزی، ۱۳۷۲ش، ۱: ۴۵۵)؛ و یا از روش تلفیقی، "توضیحی و توصیف" استفاده می‌کنند: «یاد بیاور (یا محمد) وقتی را که بر سلیمان عرضه شد از ظهر تا به شب اسب‌های تندرو و صافنات اسب‌هایی هستند که بر سه قائمه می‌ایستند و دست یا پای قائمه چهارم را بر نوک سُم نگه می‌دارند و این دلیل بر خوبی اسب است» (راغب اصفهانی، ۱۳۶۹ش، ج ۷: ۲۱۲)؛ در حالی که در بسیاری از ترجمه‌های دیگر فقط از معادل توصیفی آن استفاده شده است؛ مانند: «به یاد آور زمانی را که هنگام عصر اسب‌های تندرو را بر او عرضه داشتند» (ارفع، ۱۳۸۱ش، ۱: ۴۵۵).

و یا در ترجمه عنصر بوم‌شناسی "الحقل"، مترجم می‌تواند به جای استفاده از کلمه "زمین" که بیش‌تر معادل کلمه "الأرض" می‌باشد، آن را توصیف کرده و معادل توصیفی آن را بیاورد: «زمینی که با هم شریک بودند» (کنفانی، ۱۳۹۳ش: ۹)؛ چون معمولاً هم شراکت، در زمین‌های زراعی است نه زمین‌های خالی و بی‌ثمر.

۵. مترادف (synonymy)

ترجمه، بدون استفاده از مترادف، شدنی نیست. مترجم مجبور است از اصل دقت در تحت‌اللفظی بودن عدول کرده و از مترادف استفاده کند، تا بخش‌های مهم‌تر متن، یعنی اجزاء تعیین‌گر معنایی را درست‌تر ترجمه کند. نیومارک بر این باور است که واژه "مترادف" در معنای یک معادل نزدیک در زبان مقصد برای واژه‌ای از متن زبان مبدأ است و استفاده از آن در جایی است که معادل دقیقی وجود نداشته باشد و واژه‌ای که معادل به جای آن گذاشته می‌شود، اهمیت زیادی در متن نداشته باشد (نیومارک، ۱۳۷۲: ۱۰۷)؛ مانند ترجمه "جرذ الحقل" به «موش صحرائی» (کنفانی، ۱۳۹۳: ۳۰) که هرچند کلمه "الحقل" به معنای زمین است؛ اما در اینجا مترادف آن یعنی "صحرا" کاربرد بهتری دارد. و یا کلمه "الرصیف" که گاهی بر طبق متن به معنای «پیاده‌رو»

می‌آید (کنفانی، ۱۳۷۰: ۳۵) و گاهی به معنای «اسکله» (همان: ۲۵) و یا «ساحل دریا» (کنفانی، ۱۳۸۰: ۲۵) که در تمامی این معانی چون مترجم سیاق متن را در نظر گرفته ترجمه‌های درستی صورت گرفته است.

۶. تغییر یا جایگزینی (Shifts or transposition)

تغییر یا جایگزینی یا جابه‌جایی یکی دیگر از فنون ترجمه است و به معنای تغییر مقوله دستوری عناصر متن مبدأ در متن مقصد است (نیومارک، ۱۳۷۲ش: ۱۰۸-۱۰۹). گاهی مترجم برای روان‌تر و دلنشین‌تر شدن ترجمه خود از این روش استفاده می‌کند؛ مثلاً در ترجمه جمله «حفرة واسعة في الرمل» به جای «گودالی بزرگ از شن» می‌گوید: «گودال شنی بزرگ» (کنفانی، ۱۳۹۳ش: ۶۷) که هم کوتاه‌تر است و هم با فرهنگ مبدأ و دستور زبان آن هم‌خوانی بهتری دارد. همین‌طور در خطبه ۱۵۹ نهج البلاغه که حضرت علی(ع) درباره حضرت داوود(ع) می‌فرماید: «فَلَقَدْ كَانَ يَعْمَلُ سَفَائِفَ الْخُوصِ بِيَدِهِ» در ترجمه آن آمده است: «او با دست خود از لیف خرما، زنبیل می‌بافت» (انصاریان، ۱۳۷۹ش: ۳۵۷). در اینجا با توجه به اینکه «سفائف» به معنای «زنبیلی است که از برگ درخت خرما بافته می‌شود» (انیس، ۱۳۷۲ش: ۴۳۴) و «خوص» به معنای «برگ نخل و برگ درخت خرما» است؛ لذا ترجمه تحت‌اللفظی آن می‌شود: «زنبیل‌های بافته شده از برگ درخت خرما» که مترجم به خوبی و با توجه به سیاق جمله، این تغییر و جابه‌جایی در عبارات را انجام داده است.

برخی نیز بر این باورند که به جای اسم نام‌انوس متن مبدأ می‌توان کلمه‌ای آشنا و متداول از زبان مقصد را جایگزین کرد؛ مثلاً در عنصر بوم‌شناسی به جای کلمه «البان» که در زبان عربی نام درختی است با تنه‌ای صاف و نرم و معمولاً برای تشبیه قامت یار به کار می‌رود می‌توان کلمه «سرو یا شمشاد» را جایگزین کرد (ناظمیان، ۱۳۸۸ش: ۸۳).

۷. جبران (Compensation)

این اصطلاح به یکی از فنون ترجمه اطلاق می‌شود که هدف آن جبران تأثیر یکی از صنایع متن مبدأ است که در ترجمه از دست رفته است؛ مانند جناس یا

واج‌آرایی (پالامبو، ۱۳۹۱ش: ۲۲). ظاهراً این روش هنگامی صورت می‌گیرد که نارسایی معنایی یا نقص در جلوه‌های آوایی و استعاره‌ها و تأثیر کاربردی بخشی از جمله در قسمتی دیگر از همان جمله یا در جمله مجاور آن جبران می‌گردد (نیومارک ۱۳۷۲ش: ۱۱۵). مثلاً در جایی نویسنده فقط به کلمه "سیناء" اشاره می‌کند و مترجم برای فهم بهتر خواننده می‌گوید: «صحرای سینا» (کنفانی، ۱۳۷۰ش: ۶۷)؛ و یا در جایی دیگر برای ترجمه کلمه "القناة"، «کانال سوئز» را به کار می‌برد (همان: ۱۶) و یا "النهر": «رود اردن» (همان)؛ در این مثال‌ها مترجم با استفاده از روش جبران، ضمن برطرف کردن نارسایی معنایی جمله، باعث ایجاد ارتباط بین دو فرهنگ مبدأ و مقصد گشته است.

۹. روش تلفیقی (couplet)

در این روش، دو، سه یا چهار مورد از روش‌های ذکر شده را برای حل یک مشکل واحد با هم تلفیق می‌کنند. این روش به خصوص در واژه‌های فرهنگی رایج‌اند؛ طوری که روش انتقال با یک معادل کارکردی یا فرهنگی ترکیب می‌شود. می‌توان این روش را به مثابه فرصت‌های مضاعف در نظر گرفت (نیومارک، ۱۳۷۲ش: ۱۱۶-۱۱۷)؛ مثلاً در ترجمه فارسی "کان یملک ألف فدان" مترجم می‌گوید: «او هزاران فدان زمین داشت». آنگاه در پاورقی از روش توضیحی استفاده می‌کند و می‌گوید: «مقیاسی برای مساحت است و مقدار آن در کشورهای مختلف عربی فرق می‌کند؛ مثلاً در مصر معادل ۴۲۰۰ متر مربع است» (آذرنوش، ۱۳۹۲ش: ۷۸۳). در اینجا مترجم ابتدا از روش "انتقال" استفاده کرده، سپس برای فهم بهتر خواننده، آن را در پاورقی توضیح می‌دهد (حیدری، ۱۳۹۳ش: ۴۱). همچنین زمانی که در خطبه ۱۱۶ نهج البلاغه، حضرت علی (ع) خبر از خونریزی و شکم‌بارگی حجاج بن یوسف ثقفی می‌دهد او را «أبو وذحة» خطاب می‌کند؛ در اینجا برخی از مترجمان مانند آیتی علاوه بر استفاده از روش "انتقال" به کلام سید رضی هم اشاره کرده و می‌گوید «الوذحة الخنفساء»: «مراد از وذحه سرگین گردان است» (آیتی، ۱۳۷۸ش: ۲۷۳)؛ برخی نیز مانند دشتی پس از استفاده از روش "انتقال" و ترجمه کلام سید رضی: «وذحه نوعی سوسک است». در ادامه برای توضیح بیش‌تر می‌گوید: «وذحه، سوسک مخصوصی است که حجاج را گزید و بدنش ورم کرد و مرد» (دشتی، ۱۳۷۹ش:

(۲۲۷)؛ همانطور که مشاهده می‌شود در ترجمه واژه "أبو وذحة" نیاز است تا مترجم پس از استفاده از روش "انتقال" از روش "توضیح" هم استفاده کند که این‌کار در هر دو ترجمه انجام شده و مترجمان با استفاده از روش "تلفیقی" (انتقال و توضیح) توانستند از عهده ترجمه این کلمه برآیند ضمن اینکه "وذحة" در لغت به معنای "پشگلی است که در زیر دنبه گوسفند از بول و سرگین بسته می‌شود" (انیس، ۱۳۷۲ش: ۱۰۲۳) و "خنفساء" در لغت هم به معنای "سوسک سرگین‌خور" آمده و هم "سرگین غلتان" (آذرنوش، ۱۳۹۱ش: ۲۸۷)؛ بنابراین هر دو ترجمه درست است. این روش در ترجمه کلمات قرآن نیز کاربرد دارد؛ مثلاً در ترجمه آیه: "وَطَلَحٍ مَّنْضُودٍ" (واقعۀ ۲۹) از روش تلفیقی "انتقال و توضیح" برای واژه "طلح" استفاده شده است: «و در سایه درخت "طلح" پر برگ (درختی خوشرنگ و خوشبو)» (مکارم، ۱۳۷۱ش، ج ۱: ۵۳۵)؛ در حالی که کلمه "طلح" به معنای "درخت موز" می‌باشد (آذرنوش ۱۳۹۱ش: ۶۲۸) و مترجم می‌توانست به راحتی از معنای واقعی خود کلمه استفاده کند: «و درخت موزی که میوه‌اش بر یکدیگر چیده شده است» (آیتی، ۱۳۷۴ش، ج ۱: ۵۳۵).

۱۰. یادداشت‌ها، اضافات، توضیحات (Notes, additions, glosses)

اطلاعات افزوده‌ای که مترجم باید به ترجمه‌اش اضافه کند که معمولاً توضیحات فرهنگی (که تفاوت میان فرهنگ زبان مبدأ و مقصد را مشخص می‌کنند)، یا فنی (مربوط به موضوع) و یا زبانی (استفاده خودسرانه از واژه‌ها برای توضیح مطلب) است و به مقتضیات خوانندگان ترجمه که با خوانندگان متن اصلی متفاوت هستند، بستگی دارد (نیومارک، ۲۰۰۶م: ۱۴۵). این توضیحات ممکن است به چند روش بیاید: ۱- به‌عنوان یک بند وصفی، داخل گیومه، داخل دو خط و.. اشکال این روش آن است که تمایز میان مطالب اصلی متن و مطالبی که مترجم می‌افزاید، از بین می‌رود و برای افزودن اطلاعات و اضافات طولانی نمی‌توان از آن استفاده کرد، ۲- پاورقی و یادداشت در پایین صفحه، ۳- یادداشت‌های آخر فصل‌ها و ۴- یادداشت‌های توضیحی یا واژه‌نامه در آخر کتاب. روش دو و چهار ارجحیت دارند؛ اما حواشی و یادداشت‌های پایین صفحه اگر خیلی طولانی و تعداد آن‌ها زیاد باشد، آزاردهنده هستند (نیومارک، ۱۳۷۲ش: ۱۱۸).

نمونه این روش در ترجمه واژه‌های قرآنی زیاد به چشم می‌خورد؛ مثلاً در آیه: «مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ...» (مائده/ ۱۰۳)؛ صحبت از این است که خداوند برای هیچ یک از این چهار حیوان نام برده شده حکمی جهت ممنوعیت از تصرف قرار نداده است. این چهار حیوان عبارت‌اند از ۱- بحیره: که در جاهلیت به شتری گفته می‌شد که زمانی که پنج شکم می‌زایید، گوش‌هایش را می‌بریدند و آن را وقف می‌کردند تا از آن بهره‌مند شوند و آن را از چراگاه و آب منع نمی‌کردند و اسلام این کار را باطل اعلام کرد (انیس، ۱۳۷۲ش: ۴۰)؛ ۲- سائبه: شتری که در جاهلیت آن را آزاد می‌ساختند و نذر بت‌ها می‌کردند، به هر چراگاهی وارد می‌شد، آزاد بود و کسی حق سوار شدن بر آن را نداشت (همان: ۴۶۶)؛ ۳- وصیله: در جاهلیت به شتری گفته می‌شد که ده بار زایمان می‌کرد و یا گوسفندی که هفت بار دو قلو زاییده بود (همان: ۱۰۳۸)؛ و ۴- حامی: که در جاهلیت به شتر نری گفته می‌شد که از وجود آن برای تلقیح حیوانات ماده استفاده می‌کردند و هنگامی که ده بار از آن برای تلقیح استفاده می‌شد و هر بار فرزندی از نطفه او به‌وجود می‌آمد، می‌گفتند این حیوان پشت خود را حمایت کرده؛ یعنی کسی حق سوار شدن بر آن را ندارد و آن را رها می‌کردند (همان: ۲۰۰). با تعریفی که از این حیوانات شده است این نکته مشخص می‌شود که منظور حیواناتی هستند که خدمات فراوان و مکرری به صاحبان خود کرده‌اند و آن‌ها هم در مقابل یک نوع احترام و آزادی برای این حیوانات قائل می‌شدند و کشتن آن‌ها را حرام می‌دانستند؛ در حالی که آیه مورد بحث اشاره به این مطلب دارد که اسلام حکمی برای این حیوانات قرار نداده است.

حال با توجه به معنای این کلمات باید دید مترجمان در ترجمه آن از چه شیوه‌هایی استفاده کرده‌اند. گاهی مترجم فقط از روش "انتقال" استفاده می‌کند: «خداوند درباره بحیره و سائبه و وصیله و حامی حکمی نکرده است» (آیتی، ۱۳۷۴ش، ج: ۱: ۱۲۴) و همانطور که ملاحظه می‌شود این ترجمه بسیار گنگ و مبهم است؛ اما در بسیاری از ترجمه‌های دیگر از روش توضیح داخل متن استفاده شده که مناسب‌تر است: مثلاً در ترجمه مکارم آمده است: «خداوند هیچ گونه "بحیره" و "سائبه" و "وصیله" و "حام" قرار نداده است (اشاره به چهار نوع از حیوانات اهلی است که در زمان جاهلیت، استفاده از

آن‌ها را به علی حرام می‌دانستند؛ و این بدعت، در اسلام ممنوع شد» (مکارم، ۱۳۷۱ ش، ج ۱: ۱۲۴). و یا در ترجمه گرمارودی چنین آمده: «خداوند هیچ چیز ممنوعی چون) بحیره (شتر ماده گوش بریده چند شکم زاده) و سائبه (ماده شتر نذر بت شده) و وصیله (میش دوگانیک نر و ماده زاده) و حامی (شتر نر با ده نتاج) قرار نداده است» (موسوی گرمارودی، ۱۳۸۴ ش، ج ۱: ۱۲۴). در ترجمه الهی قمشه‌ای نیز اینگونه آمده: «خدا برای بحیره و سائبه و وصیله و حام (نام شتران و گوسفندانی که مشرکان با شرایط خاصی آزاد می‌کردند) حکمی مقرر نفرموده» (الهی قمشه‌ای، ۱۳۸۰ ش: ۱۲۴). در تمام این ترجمه‌ها، مترجمان توانستند با اضافه کردن توضیحاتی در متن، ترجمه خود را گویاتر و واضح‌تر نمایند.

نتیجه بحث

پس از بررسی عنصر فرهنگی "بوم‌شناسی" و بررسی نمونه‌های موردی ترجمه‌های عربی به فارسی، این نتایج به دست آمد:

مترجمان ایرانی توانسته‌اند با استفاده از روش‌های "انتقال"، "بومی‌سازی"، "معادل فرهنگی"، "مترادف"، "تغییر و جایگزینی"، "جبران" و "روش تلفیقی" به‌خوبی از عهده ترجمه عنصر فرهنگی "بوم‌شناسی" برآیند. با در نظر گرفتن نزدیکی و قرابت زیادی که بین برخی از این روش‌ها وجود دارد؛ زیرکی، هنر و تجربه مترجم است که می‌تواند در بکارگیری روش درست واژه‌های فرهنگی او را یاری نماید؛ که این موضوع در ترجمه واژه‌هایی که دو نمونه از آن ذکر شده، به خوبی نمایان است. از آنجا که در عنصر فرهنگی "بوم‌شناسی" با گیاهان و جانوران یک سرزمین، دشت‌ها، کوه‌ها و غیره مواجه هستیم و علی‌رغم مشکلات بسیاری که در ترجمه این واژه‌ها وجود دارد، استفاده از روش "تلفیقی"، در این عنصر پرکاربردتر است که متأسفانه این روش در بسیاری موارد نادیده انگاشته شده و مترجمان فقط از روش "انتقال" کمک گرفته‌اند.

کتابنامه

قرآن کریم.

- ارفع، کاظم. ۱۳۸۱ش، ترجمه قرآن، چاپ اول، تهران: فیض کاشانی.
- انصاریان، حسین. ۱۳۷۹ش، ترجمه نهج البلاغه، چاپ چهارم، تهران: پیام آزادی.
- انیس، ابراهیم و دیگران. ۱۳۷۲ش، معجم الوسیط، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- آذرنوش، آذرتاش. ۱۳۹۲ش، فرهنگ معاصر عربی - فارسی بر اساس فرهنگ عربی - انگلیسی هانس‌ور، چاپ پانزدهم، تهران: نشر نی.
- آیتی، عبدالمحمد. ۱۳۷۴ش، ترجمه قرآن، چاپ چهارم، تهران: سروش.
- آیتی، عبدالمحمد. ۱۳۷۸ش، ترجمه نهج البلاغه، چاپ سوم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی - بنیاد نهج البلاغه.
- حسن، محمد عبدالغنی. ۱۳۷۶ش، فن ترجمه در ادبیات عربی، مترجم: عباس عرب، چاپ اول، مشهد: آستان قدس رضوی.
- دشتی، محمد. ۱۳۷۹ش، ترجمه نهج البلاغه امام علی (ع)، چاپ اول، قم: مشهور.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. ۱۳۶۹ش، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن با تفسیر لغوی و ادبی قرآن، مترجم: غلامرضا خسروی حسینی، چاپ اول، تهران: مرتضوی.
- کنفانی، غسان. ۱۳۷۰ش، بازگشت به حیفا و پنج داستان کوتاه، مترجم: یوسف عزیز بنی طرف، چاپ اول، تهران: چکامه.
- کنفانی، غسان. ۱۳۸۰ش، به حیفا بازمی‌گردم، مترجم: محمدعلی عسگری، چاپ اول، تهران: آب.
- کنفانی، غسان. ۱۳۹۳ش، مردانی در آفتاب، مترجم: احسان موسوی خلخالی، چاپ اول، تهران: نیلوفر.
- معروف، یحیی. ۱۳۸۴ش، فن ترجمه (اصول نظری و عملی ترجمه از عربی به فارسی و فارسی به عربی)، چاپ پنجم، تهران: سمت.
- معزی، محمد کاظم. ۱۳۷۲ش، ترجمه قرآن، چاپ اول، قم: اسوه.
- مکارم شیرازی، ناصر و جمعی از نویسندگان. ۱۳۷۱ش، تفسیر نمونه، چاپ دهم، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- منافی اناری، سالار. ۱۳۸۳ش، ترجمه ناپذیرها در شعر فارسی، به کوشش: فرزانه فرحزاد در کتاب مجموعه مقالات ۲ هم‌اندیشی ترجمه شناسی، تهران: یلدا قلم.
- موسوی گرمارودی، علی. ۱۳۸۴ش، ترجمه قرآن، چاپ دوم، تهران: قدیانی.
- ناظمیان، رضا. ۱۳۸۶ش، روش‌هایی در ترجمه از عربی به فارسی، چاپ سوم، تهران: سمت.

ناظمیان، رضا. ۱۳۸۸ش، فن ترجمه (عربی - فارسی)، تهران: دانشگاه پیام نور.
نصیری، حافظ. ۱۳۹۰ش، روش ارزیابی و سنجش کیفی متون ترجمه شده از عربی به فارسی، چاپ اول، تهران: سمت.
نیومارک، پیتر. ۱۳۷۲ش، دوره آموزش فنون ترجمه، مترجم: منصور فهیم و سعید سبزیان، چاپ سوم، تهران: رهنما.
نیومارک، پیتر. ۲۰۰۶م، الجامع فی الترجمة، مترجم: حسن غزاله. چاپ اول، بیروت: دار مکتبه الهلال.
الهی قمشهای، مهدی. ۱۳۸۰ش، ترجمه قرآن، چاپ دوم، قم: فاطمه الزهراء.

کتاب انگلیسی

Newmark, Peter. 1988., A Textbook of Translation, first published, New York: Prentice Hall.
Slovakova, Vera. 2007., Historical Terminology in Translation of Non-Fiction, Department of English and American Studies, English Language and Literature, B.A. Major Thesis.

مقالات و پایان نامه ها

تمام، عبدالکریم قطاف. ۲۰۰۵م. «إشکالیة نقل الخصوصیات الثقافية»، پایان نامه کارشناسی ارشد رشته ترجمه، الجزایر: دانشگاه منتوری.
حیدری، احمد و کبری روشنفکر. ۱۳۹۳ش. «إشکالیات نقل الخصوصیات الثقافية فی روایات نجیب محفوظ المترجمة إلى الفارسیة فی ضوء نظریة نیومارک (زقاق المدق، اللص و الکلاب، الشخاڈ نموذجاً)»، پایان نامه کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات عربی، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
روشن، بلقیس و روح الله افراه. ۱۳۹۱ش. «ترجمه پذیری عناصر فرهنگی در اشعار سهراب سپهری و فروغ با تکیه بر چارچوب نظری نیومارک»، فصلنامه مطالعات نظری ترجمه، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی، شماره ۳، صص ۳۹-۵۱.
روشنفکر، کبری؛ هادی نظری منظم و احمد حیدری. ۱۳۹۲ش، «چالش های ترجمه پذیری عناصر فرهنگی در رمان نجیب محفوظ؛ مقایسه دو ترجمه با تکیه بر چارچوب نظری نیومارک»، فصلنامه پژوهش های ترجمه در زبان و ادبیات عربی، شماره ۸.
علیزاده، علی. ۱۳۸۹ش. «مقوله ها و عناصر فرهنگی و چگونگی ترجمه آن ها در گنسی بزرگ ترجمه کریم امامی»، مجله پژوهش ادبیات معاصر جهان، شماره ۵۹، صص ۵۳ تا ۷۴.

Bibliography

Persian books

Qoran e Karim

Azarnosh, Azartash, (1392), Farhang Moaser e Arabi-Farsi, Tehran: Nei Publication, 15 edition.

Ayati, Abdolmohammad, (1374), Qoran Teranslation, Tehran: Sorosh Publication, 4 edition.

Ayati, Abdolmohammad, (1378), Nahjolbalaghe Teranslation, Tehran: Daftar e nashre farhang eslami and Bonyad e Nahjolbalaghe, 3 edition.

Arfaa, Kazem, (1381), Qoran Teranslation, Tehran: Feiz Kashani Publication, First edition.

Elahi Ghomshehei, Mahdi, (1380), Qoran Teranslation, Ghom: Fatemeh Zahra Publication, Second edition.

Ansaryan, Hosein, (1379), Nahjolbalaghe Teranslation, Tehran: Payam e Azadi, 4 edition.

Hasan, Mohammad Abdolghani, (1376), Fann e tarjomeh dar adabyate arab, Translator: Abbas Arab, Mashhad: Astan e ghodse razavi, First edition.

Dashti, Mohammad, (1379), Nahjolbalaghe Teranslation, Ghom: Mashhor, First edition.

Ragheb Esfehiani, Hosein Ben Mohammad, (1369), Tarjomeh Mofradat Alfaz Qoran, Translator: Gholamreza Khosravi, Tehran: Mortazavi, First edition.

Kanafani, Ghasan, (1370), Bazgasht be Haifa, Translator: Yosof Azizi, Tehran: Chakameh, First edition.

Kanafani, Ghasan, (1380), be Haifa barmigardam, Translator: Mohammadali Askari, Tehran: Ab, First edition.

Kanafani, Ghasan, (1393), Mardani dar aftar, Translator: Ehsan Mosavi, Tehran: Nilofar, First edition.

Maarof, Yahya, (1384), Fann e tarjomeh, Tehran: Samt, 5 edition.

Moezzi, Mohammadkazem, (1372), Qoran Teranslation, Ghom: Osveh, First edition.

Makarem, Naser And others, (1371), Tafsir e Nemoneh, Tehran: Darol Kotob aleslamyah, 10 edition.

Manafi anari, Salar, (1383), Tarjomeh napazirha dar sher e farsi, Tehran: Yaldaye Ghalam.

Mosavi Garmarodi, Ali, (1384), Qoran Teranslation, Tehran: Ghadyani, Second edition.

Nazemyan, Reza, (1386), Raveshhaye tarjomeh az Arabi be Farsi, Tehran: Samt, 3 edition.

Nazemyan, Reza, (1388), Fann e tarjomeh, Tehran: Payam e nor University.

Nasiri, Hafez, (1390), Ravesh e Arzyabi moton e tarjomeh arabi be farsi, Tehran: Samt, First edition.

Newmark, Peter, (1372), Dore amozesh e fonon e tarjomeh, Translator: Fahim And Sabzian, Tehran: Rahnama, 3 edition.

Arabic books

Anis, Ebrahim, (1372), Mojam Alvasit, Tehran: Daftar e nashre farhang eslami.

Newmark, Peter, (2006), Aljame fi Attarjomah, Translator: Hasan Ghazale, Beirut: Darol maktabate alhelal, First edition.

English books

Newmark, peter. .1988., A Textbook of Translation, first published, Newyork: Prentice Hall.

Slovakova, Vera. .2007., Historical Terminology in Translation of Non-Fiction, Department of English and American Studies, English Language and Literature, B.A. Major Thesis.

Thesis & Journals

Tammam, Abdolkarim Ghataf, (2005), *Eshkalyah naghl alkhososyat asseghafyah*, Aljazayer: Mantori University.

Heydari, Ahmad and Kobra Roshanfekar, *Eshkalyat naghl alkhososyat asseghafyah fi revayat Najib Mahfoz almotarjomah elal farsyah fi zoe nazaryah* Newmark, Tehran: Tarbyat modares University.

Roshan And Afrah, (1391), "Tarjomeh Paziri Anasor e Farhangi dar Ashaar e Sepehri va Forogh ba tekyeh bar charchobe nazari Newmark", *Journal motaleate nazari tarjomeh*, Tehran: Allameh tabatabaei University, No. 3, pp. 39-51.

Alizadeh, Ali (1389), "Anasore farhangi va tarjomeh anha dar Getsbi Bozorg tarjomeh Karim Emami", *Journal Pazhohesh e Adabyat e Moaser e Jahan*, No. 59, pp. 53-74.

Roshanfekar and Nazari Monazam and Heydari, (1392), "Chaleshaye tarjomeh paziri Anasor e farhangi dar roman e Najib Mahfoz ba tekyeh bar nazar e Newmark", *Journal Pazhoheshhaye tarjomeh dar adabyat e arabi*, No. 8.

